

## لیلا صادقی

قسم به آنچه نمی نویسم

مدادی که رد می شوم از کاغذ نمی شود  
کلمه‌ای که با هیچ سطری نه می سازد، نه می سوزم  
می نشیند بلا تکلیف به الیاف کاغذی‌ام  
می پرد از رنگ و رو می روم  
خط می دهد به خورشید بیدارش کنید

می خواهم آن قدر تخت شوم  
بی تعلق ملافه‌ای از بند رخت شوم  
می خواهم آن قدر فیل یا که ابابیل  
آن قدر کن فیکون  
یا نون وَ الْقَلَمِ وَ مَا یَسْطُرُونَ

کاش نمی ترسیدم از سکون  
از بندی که به آب می رود از بختم  
می خواهم بمیرم از کسی که زنده است به اسمم  
قسم به کلمه‌ای که رد می شوی  
نه از ذهنم شسته می شوی از من  
قسم به کلم، به کله‌ام  
نه به الذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

قسم به مدادی که شروع می کند فکرم  
از نوک پایم خط می کشد تو را به فرق سرم  
نمی دانی از کجا شروع می شود فرقم  
از همین نقطه خط می خوری با دستم از تو  
می آفتی از سرم سام می گیری  
تمام نمی شود فکری که همیشه شروع می شوی  
تمام نمی شوی را از من می گیری

## به تخمه‌های آفتاب گردانت

چوب حراج می‌خورم توی خیابان‌هایی که از تو شروع می‌شود  
تمامش کن  
به تخمه‌های آفتاب گردان دوستت دارم را تمام  
هر طرف که می‌روم درها را می‌بندی  
از این همه بستگی می‌خندی  
تماماً بازش کن  
نگاهت را برمی‌گردانی با آفتاب  
آن طرف را برانداز می‌کنی  
آن طرف منم، بر می‌اندازی منم  
وقتی که نمی‌دانی دلم گوش ایستاده است به تخمه‌های آفتاب گردان

بگردان این آفتاب را  
بشکن تخمه‌هایش را  
تف کن که چوب حراج می‌زنی‌اش  
به هر طرف که می‌رسم تابلویی ایستادگی می‌کند رفتنم را  
به هر طرف که نمی‌رسم به تخم آفتاب گردانت  
اصلاً چرا آفتاب، به خودت که می‌گردانی‌ام  
به شکل زنی که دوست ندارم  
به شکل آدمی که آدم نیست  
نمی‌گویی اما دلم گوش ایستاده آدم نیست  
پارچه نیستم که ببری که بدوزی  
کفش نیستم که بپوشی  
کیف نیستم که بغل کنی  
که بکشی به هر کجا که دوست ندارم که ندارم  
شاید آفتاب گردانم یا تخمه‌هایی که  
می‌شود جلوی یک برنامه پرهیجان تف کرد روی زمین و گفت  
به همین تخمه‌ها دنیا باید بچرخد  
بدون اینکه کسی اعتراض کند  
بدون اینکه کسی بفهمد باید اعتراض کند  
بدون اینکه بدون اینکه بدون اینکه